



درس دوّم:

برای امروز به شما توصیه می‌کنیم کلاس را با مناجات زیر شروع کنید:

هو الله

«خداوندا این طفل صغیر را در آغوش محبّت پرورش فرما و از تّدی عنایت شیرده. این نهال تازه را در گلشن محبّت بنشان و به رشّحات سحاب عنایت پرورش ده. از اطفال ملکوت کن و به جهان لاهوت هدایت فرما. تویی مقتدر و مهربان و تویی بخشنده و

سابقُ الأنعام.»

ع ع (۴)

بعد از تلاوت مناجات شما می‌توانید از کودکان بخواهید که مناجاتی را که قبلاً یاد گرفته اند، بخوانند. سپس به آنها کمک کنید تا مناجاتی را که جلسه گذشته از بر نمودند، مرور کنند.

الف) سرود

فعلیّت بعدی کلاس شامل دو سرود است. سرودی که در جلسه گذشته تمرین نمودند و یک سرود

جدید:

قلب صاف

قلب صافی هم چون دُر
تا با این گام اوّل
تا قلب ما درسینه
نورانی و پاکیزه
پاک از بغض و حسادت
روشن از پرتو حق
می خواهیم از درگاهش
پا بگذاریم درراهش
گردد مثل آئینه
پاک از گرد هرکینه
پاک از قهر و کدورت
جای نور محبت

(ب) حفظ بیان مبارک:

بعد از سرود نوبت حفظ کردن بیان مبارک حضرت بهاءالله می رسد. شما می توانید ابتدا توضیحی به شرح زیر مطرح کنید:

قلب ما مانند آئینه است. ما همیشه باید آنرا تمیز و پاک نگاه داریم. نفرت، حسادت و افکار منفی ما غبار بر آئینه قلب ما می نشانند و آن را از درخشش باز می دارد. وقتی آئینه قلب ما پاک است نور خدا از آن منعکس می شود و ما سبب خوشحالی سایرین خواهیم شد. حفظ این بیان حضرت بهاءالله به ما کمک خواهد کرد تا آئینه قلبمان را پاک نگاه داریم.

«يَا ابْنَ الرُّوحِ فِي اوَّلِ الْقَوْلِ اَمَلِكِ قَلْبًا جَدِيدًا حَسَنًا مِنِّي...» (ه)

«ای پسر روح اولین قول من به تو اینست قلبی پاک و پر محبت و نورانی دارا شو...» (ترجمه)

قول - نصیحت

۱- روزی در کلاس مهران و ماریا مشغول نقاشی بودند و می خواستند نقاشی ها را رنگ کنند. مهران مداد رنگی زرد را می خواست ولی ماریا به او نمی داد. معلّم به ماریا گفت که باید با هم از مداد رنگیها استفاده کنند. ماریا نصیحت معلّم را فهمید و قبول کرد.

۲- مهسا می خواست تصمیم بگیرد که با پولش خوراکی یا کتاب قصّه بخرد. پدر و مادر به او نصیحت کردند که بهتر است کتاب قصّه بخرد. پدر و مادر نصیحت عاقلانه ای به مهسا کردند.

دارا شدن

۱- طاهره دوست دارد که قبل از خواب مناجات بخواند او یک کتاب مناجات کوچک دارد و از آن مناجات می خواند. طاهره دارای یک کتاب مناجات کوچک است.

۲- چند روز پیش سیل آمد و همه دارایی مردم روستا را آب برد. همه به کمک مردم روستا آمدند و دوباره آنچه را که نیاز داشتند برای آنها تهیه کردند آنها دوباره داری همه چیز شدند.

قلباً جيداً - قلب پاک

۱- ژيلا عصبانی شد و بر سر سوسن فریاد کشید. سوسن ناراحت شد ولی خیلی زود ژيلا را بخشید و فراموش کرد سوسن دارای قلبی پاک است.

۲- مهرداد دوست دارد خوراکی های خود را با همه قسمت کند حتی با فرید که به او سنگ پرتاب می کند مهرداد دارای قلبی پاک است.

قلباً حسناً - قلب پر محبت

۱- وقتی مردم نیازمند به خانه الهام می آیند، الهام معمولاً از آنها مراقبت می کند. الهام دارای قلبی پر محبت است.

۲- آقای روحانی مرد بسیار مسنی است. سینا به او کمک می کند تا میوه های باغش را برای فروش به بازار ببرد. سینا دارای قلبی پر محبت است.

قلباً منیراً - قلب نورانی

۱- هر وقت احساس می کنم که غمگینم مادرم مرا تسلی می دهد و خوشحالم می کند. مادرم دارای قلبی نورانی است.

۲- فرهاد بیمار است و باید چند روزی را در رختخواب بماند. فرهاد خیلی مناجات می خواند و غمگین نمی شود و نشان می دهد که خوشحال است فرهاد صاحب قلبی نورانی است.

ج) داستان

بعد از آنکه بچه ها نصّ مبارک را یاد گرفتند شما باید برای آنها قصّه تعریف کنید. مثل همیشه اگر شما قسمتهای مختلف قصّه را به روشنی در ذهن داشته باشید و آن را با خوشحالی و صمیمیت تعریف کنید، بچه ها آن را بهتر خواهند فهمید.

بچه های خوب، می دانید که حضرت عبدالبهاء یک قدرت عجیبی داشتند. آن حضرت می توانستند فکر و احساس هر کسی را بخوانند و بدانند. به همین دلیل افرادی را که قلبشان پاک و صاف بود خیلی دوست داشتند.

یک روز یک خانمی افتخار پیدا کرده بود برای شام میهمان حضرت عبدالبهاء باشد. حضرت عبدالبهاء مثل همیشه بر سر میز غذا برای میهمانان بیانات می فرمودند و آن خانم که قلب پاکي داشت مشغول گوش کردن بود. یکباره فکری از خاطرش گذشت. یک لیوان پر از آب مقابل او روی میز غذا بود. با دیدن این لیوان پر از آب در دل گفت: آه چه می شد اگر حضرت عبدالبهاء قلب مرا مثل این لیوان آب برمی داشتند و از همه آرزوها و خواسته های بد و غیر روحانی خالی می کردند و دوباره با آرزوهای خوب و روحانی و عشق و معرفت الهی پر می کردند همانطور که می شود این لیوان را خالی و دوباره پر کرد!

این فکر به سرعت از ذهن آن خانم محترم گذشت ولی درباره آن هیچ صحبتی نکرد و به روی خود نیاورد. ولی به زودی چیزی اتفاق افتاد که نشان داد حضرت عبدالبهاء بر فکر و احساس او آگاه هستند. حتماً دوست دارید بدانید آن اتفاق چه بود؟ همانطور که حضرت عبدالبهاء مشغول بیانات بودند چند لحظه مکث کردند یکی از خدمتکاران را صدا کردند و به

فارسی چیزی به او فرمودند. خدمتکار فوراً بطرف جائی که آن خانم نشسته بود رفت لیوان پر از آب را برداشت و آب آن را در ظرف دیگری خالی کرد و لیوان خالی را در مقابل او گذاشت.

کمی بعد حضرت عبدالبهاء در حالی که به بیانات خود ادامه می دادند خیلی آرام و طبیعی پارچ آب را برداشتند و با مهربانی لیوان خالی خانم را دوباره پر از آب کردند. هیچ یک از حاضرین متوجه موضوع نشدند. اما آن خانم متوجه شد که حضرت عبدالبهاء آرزوی قلب او را برآورده کردند. آن خانم بی نهایت خوشحال شد و دانست که قلب و فکر هرکس برای حضرت عبدالبهاء مثل یک کتاب باز است و حضرت عبدالبهاء کتاب فکر و احساس همه را می خوانند. یعنی هر چه در قلب و فکر ما می گذرد با نهایت عشق و محبت می دانند.

(د) بازی «تشنگی شدید»

فعالیت بعدی بعد از داستان یک بازی است به نام «تشنگی شدید»

چوبهایی به دستهای اطفال بسته می شود به نحوی که قادر به تا کردن آرنج خود نباشند و آنها وانمود می کنند که در بیابان راه می روند و به شدت دچار تشنگی و عطش شده اند. تا اینکه به جایی که استکانهایی پر از آب وجود دارد، می رسند. و حالا باید راهی برای نوشیدن آن بیابند. (به زودی در خواهند یافت که تنها راه آن است که به همدیگر کمک نمایند ولی باید مراقب باشند که یکدیگر را خیس نکنند) (ه) رنگ آمیزی: برای پایان کلاس امروز به هر یک از اطفال تصویر شماره ۲ را برای رنگ کردن بدهید.